



بهناز شیربانی

**ک** بهانه این گفت‌وگو نمایش فیلم «اشک هور» در جشنوار فیلم فجر است. بعد از گرفتن سیمرغ در جشنواره فیلم فجر، امسال ما یک فیلم شاخص حضور دارید که بسیار قابل بحث است. سابقه حضور شما در تئاتر و سینما تنوع متفاوتی از نقش‌آفرینی‌هاست. بعضی از این تجربه‌ها به حضور در نقش‌هایی اختصاص دارد که بخشی از تاریخ معاصر ما اختصاصا تاریخ جنگ ایران را روایت می‌کند؛ مثل نمایش «زمستان ۶۶» به کارگردانی محمد یعقوبی که به جنگ ایران و عراق می‌پرداخت. این اتفاق در کارهای دیگر شما هم تکرار شده است؛

مثل نمایش «هیچ‌کس» که خودتان کارگردانی کردید و البته همه این موارد یک نقطه اتصال هم دارد؛ شما زاده و بزرگ‌شده آبادان هستید که اهالی این خطه جنگ را بهتر از دیگران به خاطر دارند. امسال هم در فیلمی ایفای نقش کردید که جدا از دغدغه همیشگی شما نیست. جقدر موضوع جنگ در زندگی شما برجسته است؟
تاریخ معاصر طبیعتا یعنی لحظاتی که ما در آن زندگی می‌کنیم و ما دوره‌ای از این لحظات را با جنگ سپری کردیم. کارهایی با چنین مضمونی را تا به امروز نوشتم. بازی با کارگردانی کردم. دنبال قشری رفتم که همه آن را رها کرده بودند. جریاناتی که جنگ مستقیما به آن آسیب زده بود. سرزمین‌شان نابود شد و بچه‌های آنها از بین رفتند. ولی متأسفانه کسی به آنها نپرداخت و آنها در نوعی رنج مدام کم‌شدگی مردند و تمام شدند. کسانی هم از این افراد باقی ماندند؛ تأثیرش در نسل جوان ما. خاطرم هست یک بار در سمیناری شرکت کردم که راجع به نمایش‌هایی بود که برای جنگ نوشته می‌شد. سؤالی از کسی که قرار بود اجازه بدهد ما در این زمینه کار کنیم، پرسیدم. جالب است که اساسا کسی باید اجازه بدهد به یک جریان هنری که کاری انجام بدهد؛ چراکه اساسا جریان هنری در بستر جامعه روان است. زندگی می‌کند. رشد می‌کند و آسیب می‌بیند. ولی خب، یک جریانی باید به ما اجازه بدهد که آیا می‌توانیم وارد این حوزه شویم یا نه. جریانی که روی ما و زمینه جامعه تأثیر گذاشته و حالا یک قشری صاحب این ماجرا می‌شود. حالا او با شما وارد جدل می‌شود. خاطرم هست در آن همایش به این شخصیت عزیز گفتم اگر حقیقت را به مردم نگویید، نمی‌توانید توقع داشته باشید ۱۰ یا ۲۰ سال دیگر اگر دوباره مورد تهاجم قرار گرفتید، آن نسل نباید و از شما دفاع کند. واقعیت را که مردم هر روز زندگی می‌کنند، اما ماجراهایی حقیقت این واقعیت‌هاست. به حقایق اگر درست پرداخته نشود و اگر درست با آن برخورد نشود و اگر اجازه گفت‌وگو درباره آنها را نداشته باشیم، ما مدام می‌توانیم در یک اشتباه سیر کنیم. اینکه همچنان جنگ برای من مسئله است، به این دلیل است که به حقیقت‌های جنگ پرداخته نشده است؛ در تئاتر، سینما، حتی نقاشی و موسیقی. موسیقی که می‌تواند عمیق‌تر از همه اینها باشد. درست به جنگ پرداخته نشده است. مسئله ما به‌عنوان «هنرمند» که خیلی اسمش برای من زیاد است. در واقع فردی از جامعه که دوران جنگ را سپری کرده است.

واضح بگوییم تا وقتی حقیقت را نگویید، دست برمی‌داریم. وقتی حقیقت را بگویید، همه شکل‌ها درگن خون خفته شد.
**ک شما مادرانگی را در فیلم‌های مختلفی تجربه کردید و هرکدام هم شکل و شمایل خاص خودش را داشته است. در «اشک هور» هم شکل متفاوتی از مادرانگی در جریان است. شما نقش مادر شهید علی هاشمی را ایفا کردید و لظه‌های بسیار تأثیرگذاری به یادگار گذاشتید. طبعاً باید نقشی را بازی می‌کردید که حضور داشته و خاطره‌هایش همچنان هست. کمی درباره تجربه حضور در نقش مادر شهید صحبت کنیم. اصلا جقدر شخصیت علی هاشمی را می‌شناختید**

**ک** با زیست و زندگی او آشنا بودید و حضور به نقش نزدیک شدید؟

شما می‌دانید من متولد آبادان و بزرگ‌شده آنجا هستم. در ضمن عشایر هستم و جزء ایل بزرگ قشقایی. طبیعتا ما برای خودمان دیدگاه‌ها و نوعی اندیشه و نگاه به زندگی داریم. برهیزهای ما یک شکل دیگر است. من قومیت را می‌شناسم. به این دلیل گفتم و از قشقایی اسم بردم که قشقایی یک تبار بزرگ است. قشقایی‌ها به همین خاطر نژادهای مختلف می‌باشناسند. به همین جهت با تبارهای مختلف هم‌زیستی دارند. می‌دانیم اگر بنا بر قومیت بخواهند ما با رفتار کنند، چه آسیب‌هایی خواهیم دید. از علی هاشمی صحبت می‌کنم. ما با این قوم عرب در خوزستان هم‌زیستی داشتیم. به‌عنوان فارس‌زبان و از جانیی به به‌عنوان قشقایی‌های خوزستان ما با این قوم هم‌زیستی و آسپب‌هاستیم و می‌دانیم. من دانیم. در خیلی از جاها شاید هم همدیگر را یاری می‌کردیم. درباره اتفاق جنگ، اتفاقی که در خوزستان افتاد، شاید برخورد بسیار تلخی با اعراب و اقوام عرب جنوب بود که اتفاقا بسیار ناسیونالیست و ملی‌گرا هستند و در ضمن من اول قشقایی هستم و بعد قشقایی اهل خوزستانم. آنها هم می‌گویند عرب هستم و عرب اهل خوزستانم و عرب ایرانی هستم. بعد از جنگ بسیاری از اقوام دچار این آسیب‌ها شدند. نه‌فقط اعراب. اما عرب‌ها به خاطر جنگی که از طرف عراق اتفاق افتاد، آسیب بیشتری دیدند. بخشی از طایفه‌های خرد و عشایر دچار یک رفتارهایی شدند. ولی ۹۰ درصد این قوم ایرانی بودند. اما در طی جنگ با آنها برخورد‌های عجیبی شد. وقتی مجبور شدند که خوزستان را ترک کنند و به شهرهای دیگر بروند. خرمنرهر که با خاک یکسان شد. ولی هواز بیدزای آنها شد، چون طایفه‌های عرب قدرتمند و مقتدری در هواز داشتیم. ولی در شهرهای دیگر با آنها رفتارهای ناشایستی شد. چنانچه با بسیاری از جنگ‌زده‌ها ما همین رفتار شد. همه به جهت مالی آن‌قدر قوی نبودند که مثلا اصفهان خانه بگیرند یا در تهران جایی را اجاره کنند. هتل بزرگی در تهران بود که یک سری جنگ‌زده به آن پناه آوردند و بخشی از آنها عرب بودند. باید می‌دیدید چه برخورد‌هایی با آنها می‌شد. نقش مادر شهید را بازی‌کردن کار چندان عجیبی نیست. من این مادرها را دیده‌ام، با آنها نشست و برخاست داشتم. بعضی وقت‌ها دلم می‌خواست مثل یک مرهم روی زخم‌شان باشم. کسانی که فرزندان‌شان را از دست دادند، اسمی از آنها برده نمی‌شود، تا برسیم به روزی که زن‌ها در جنگ چه مسئولی داشتند و چه نقش ویژه‌ای می‌توانستند داشته باشند. من این

مادرها را دیدم. مگر می‌شود من پیش شما بنشینم و از یک زخم عمیق با تصویر با شما صحبت بکنم و شما تأثیر نپذیرید و درک کنید؟
**ک** مورد علی هاشمی درواقع موضوعی بود که بسیار مهجور واقع شد. دیالوگی آقای جعفری نوشتند برای عروس علی هاشمی که می‌گوید: «خیلی سخته در دورانی که او هست و داره می‌جنگه نباید اسمی ازش بی‌ری، نباید شناخته بشه و وقتی نیست هم نباید اسمی ازش ببری و نباید شناخته بشه». خیلی تلخ و وحشتناک است. آدمی که نباید از خودش حرف بزند، ولی آدم بزرگی است. آدمی که نباید بگوید که در سوسنگرد چه کار کرده، ولی ما می‌دانیم سوسنگرد مدیون او است. آدمی که نباید بگوید با جمعیتی از اعراب در یک منطقه بسیار سخت کنکاش می‌کند. به چه دلیل در آن موضع قرار بود هیچ‌کس از آن خیردار نشود. به چه دلیل بچه‌ها در اوج گمنامی و ناشناسی در آنجا از بین رفتند. من اسم این بچه‌ها را بالاتر از شهید می‌گذارم. به آنها می‌گویم تاریخ جبران‌ناپذیر. سال‌هایی که خانواده‌های آنها داشتیم. همین‌ها را وقتی برای شما می‌گویم، چهره‌ات فقط با شنیدن کلمات شکل دیگری می‌شود. اگر بخواهید کلمات را درک کنید، آن وقت شما زخم می‌پذیرید.

من از آن خطه و مردمش شناخت دارم و باعث خوشبختی من بود که در چنین نقشی بازی می‌کنم. البته می‌دانستم که با کارگردان خیلی خوبی کار می‌کنم؛ چراکه پیش از این‌هم تجربه همکاری با مهدی جعفری را داشتیم. ارتباط ذهنی خوبی با هم داریم و یکی از مسائل جدی من این است وقتی کاری را می‌پذیرم، اگر هم مسئله‌ای دارم، باید در شاخص‌ها و چارچوب‌های کارگردان حرکت کنم و ناگهان سلیقه خودم را ابراز نکنم. هر بار از خودم می‌پرسم آیا توانایی تجسم‌بخشی به ایده‌ای را که در ذهن کارگردان است، دارم یا خیر؟ و اگر ندارم از کار انصراف بدهم. اما اگر هست باید برایش تلاش کنم. با مهدی جعفری خیلی هم‌ریتن هستم و همدیگر را خوب درک می‌کنیم و به هم اعتماد داریم. من بیشتر به او احترام می‌گذارم، چراکه او مؤلف است و می‌تواند یکی از مؤلف‌های سینمای ما در هر ژانری باشد. در مورد این کار شناس آوردم که آقای جعفری به من اعتماد کرد. مادر در این فیلم، فقط مادر علی هاشمی نیست، مادر همه آن بچه‌هاست.

**ک** شما پیشنهادیم هم برای نقش داشتید؟

خیلی در کار نویسنده دخالت می‌کنم. دخالت در چارچوب ذهنی کارگردان، نه با چارچوب ذهنی خودم، فقط در جهت اینکه گونه مادر چنین چیزهایی هم دارم.

**ک** یعنی نکات بزی که شما به شخصیت اضافه کردید.

با زرنگی. سعی نکردم زیاد صحبت و بحث کنم، با زرنگی در بازی این کار را انجام دادم و از تجایی که آقای جعفری به من اعتماد دارد، می‌دانست که متن را به هم نمی‌ریزم و به‌هیچ‌عنوان چارچوب نوشته‌ها را به هم نمی‌زنم. جملات را تقریبا ۹۰ درصد سعی می‌کنم عین به عین کلماتی که با همان ادبیات دستوری که نویسنده نوشته ادا بکنم، اما بخش خودم را از کارگردان پنهان می‌کنم.

**ک** شما معمولا پروسه عجیبی برای رسیدن به نقش دارید. فکر می‌کنم این‌ا از آموخته‌های تئاتری یا سال‌ها کار در این حرفه است. جزئیاتی در ایفای نقش لحاظ می‌کنید که بسیار دلنشین و منحصربه‌فرد است و در نقش اخیر هم این جزئیات دیده می‌شود.

خب این نقش ویژه بود. همه‌جا ویژه است. هرجایی که شما مسئولیتی را می‌پذیرید، آن مسئولیت ویژه خواهد شد. همیشه باید فکر کنیم شاید آخرین باری است که مورد اعتماد قرار می‌گیریم و دیگر فرصتی پیش نیاید. شما به‌درستی اشاره کردید. من خیلی اهل شاگرد-استادی نیستم. باید در مورد هر چیزی تحقیق کنم و خودم

آن در دریافت کنم. واقعیت این است که در دوران نوجوانی و جوانی من، استادان بزرگی وجود داشتند که هیچ‌وقت حاضر نیستم من کوچک اسمی از آنها بیاورم که آنها را در سطح خودم ببآورم. من فرصت زیادی داشتم برای اینکه بتوانم شکل، شیوه، سبک و مند را انتخاب کنم؛ برای اینکه آدم‌های بسیاری با گونه‌های بسیاری وجود داشتند که در گونه‌های خودشان استاد بودند. خوب نگاه‌کردن یکی از اصول زندگی آدم‌هاست. شما به همسایه خودت خوب نگاه کن، به نفر مقابلت درست نگاه کن. در دیدن فقط ظاهر که دیده نمی‌شود؛ چیزهایی پس این ظاهر هست که آنها آموزش شناسمت. نمونه‌های آن بزرگواران را در دل مردم پیدا می‌کنم. خیلی چیزها هست که دلم می‌خواست به آنها بپردازم که هیچ‌وقت امکانش فراهم نشد.

**ک** مثل چی؟

خیلی چیزها. مثلا من چند کار کردم که مادر شهید بودم. کار خودم «هیچکس» که این‌قدر مسئله داشتم که چرا امکانش را پیدا نمی‌کنم این در جشنواره متن جایزه گرفته، بازیگراش نامزد شدند، چرا من امکان این را پیدا نمی‌کنم؟ چون از حقیقت می‌گویم.

**ک** نمایش «هیچکس» هم داستان جالبی دارد. شما بعد از ۲۰ سال دوری از تئاتر با نمایش «هیچکس» مجدد شروع کردید و این نمایش بر زمان خودش هم ستایش شد.

چون از تئاتر دور نبودم، فقط آدم دلغویی نیستم.

**ک** در تمام دورانی که از تئاتر و سینما دور بودید چه کار می‌کردید؟

بی‌اندازه نوشتم. نمایشی در رادیو، شش روز در هفته به‌جز جمعه‌ها پخش می‌شد که پنج روزش مال من بود. به‌جز داستان‌های شب. واقعیت این است که نمی‌دانم دغدغه‌ام به شکل مشخص چیست؛ نقاشی؟ نوشتن؟ ولی نوشتن تنها چیزی است که به من آرامش می‌دهد.

**ک** این تجربه‌گرایی هم در همه کارهایی که انجام می‌دهید هست.

بله شاید به این دلیل که من خیلی با مردم هستم. مردم بزرگترین معلم من هستند.

**ک** بله شما ارتباط بسیار نزدیکی با مردم دارید.

خیلی دقیق سعی می‌کنم به اندازه شعور به آنها نگاه کنم و از آنها یاد بگیرم. مردم تأثیر فوق‌العاده‌ای در من دارند.

**ک** این برای من جالب است. وقتی شما را پیگیری می‌کردم، متوجه شدم از سن کمی وارد پشت صحنه تئاتر شدید. آموختید و تجربه کردید و بعد به صورت حرفه‌ای شروع کردید. این علاقه‌مندی به تئاتر از کجا آمد؟

مشکل من این است که غیر از هنر هیچ چیزی در من وجود ندارد. اگر اجازه بازی نداشته باشم، مجسمه می‌سازم. اگر نتوانم از راه مجسمه‌سازی زندگی کنم، می‌نویسم یا نقاشی می‌کشم یا اگر امکانش را پیدا نکنم، مترال می‌سازم. هرکسی به شکلی زندگی می‌کند. نمی‌دانم، شاید در شکل وجودی من این است که سریع باید کاری انجام بدهم. بازی را هم این شکلی نگاه می‌کنم. برای همین است که باید سریع سر صحنه حاضر باشم. سر صحنه کسی با من حرف نزنم.

**ک** شما سر صحنه و قبل از فیلم‌برداری فضایی برای خودتان می‌خواهید تا تمرکز کنید.

بله، فقط وقتی احساس کنم خدشه‌ای به چیزی که تعهدش را دارم وارد نمی‌شود، وارد جمع می‌شوم و آنجا هم شکلی وارد جمع می‌شوم که جمع باز نمی‌تواند وارد محیط من شود. این اتفاق مهمی است. شما از چیزی که وجود دارد باید چیز دیگری بسازید. من همین چهره هستم. لنز که کسی اجازه ندارد برای چشمان من

استفاده کند. خیلی سخت‌گیرم را می‌پذیرم. البته بچه‌های گریم در «اشک هور» فوق‌العاده بودند؛ همین‌طور صحنه، لباس و … . لذت بردم از همکاری با آنها. مقصودم این است که به لحاظ ظاهری این‌قدر تغییر نمی‌کنم برای ایفای یک نقش. مگر اینکه مثلا نقش زامبی را بازی کنم که اصلا کل ساختار را به هم بریزیم، وگرنه باید روی همین ساختار کار کنم. من در ذهن خودم این ساختار را شکل دیگری می‌بینم. برای همین شاید هروقت مواجه می‌شوم با کاری که انجام دادم، وقتی با تصور خودم روبه‌رو می‌شوم، می‌بینم تصویری که در ذهنم بود نیست. ولی وقتی شما می‌بینی و نظرت را می‌دهی، با تصویری که مخاطب در ذهنش ساخته روبه‌رو می‌شوم و این فوق‌العاده مهم است.

**ک** چندسالی که به اجبار از سینما و تصویر دور بودید چه کار می‌کردید؟

آن سال‌ها با مردم رابطه خوبی داشتم. مردم هیچ‌وقت اجازه ندادند دور شوی از اتفاقی که دلپیش بودی. مردم نمی‌گذارند فاصله بگیرد. مردم همیشه این هشدار را می‌دهند که ممکن است دوباره برگردی. ولی در آن موقعیت بسیار نوشتم. نقاشی‌های من پر از پرسوناژ است، همین‌طور مجسمه‌هایم. از این فضا دور نبودم علاوه بر اینکه به لحاظ سینمایی سلیقه خودم را دارم و مؤلفان خودم را نگاه کردم. ممکن است گاهی سه ماه فقط یک فیلم را ببینم؛ چون آن مؤلف من است و همچنان به من یاد می‌دهد و همچنان من از او یاد می‌گیرم. چیزی نبود و اتفاقی نیفتاد که من نگران‌ش باشم یا حسرت‌ش را بخورم که چرا دور بودم. مثلا شما یادی کردید از «زمستان ۶۶». آن نمایش باید اتفاق می‌افتاد. محمد یعقوبی یک بار دیگر این کار را به صحنه برده بود و دوباره تصمیم گرفت نمایش «سرکوب» گزینه‌های مختلفی برای ایفای نقشی که من بازی کردم بود. به دلیل اینکه نشد تا وقتی به من رسیدند و شد. الان حداقل خودم فکر نمی‌کنم بتوانم جایگزینی برای آن نقش پیدا کنم. این را هم باید اشاره کنم که اساسا در هیچ کجای دنیا نمی‌بینید که هنر سینما، تئاتر، موسیقی و تجسمی آن با وضعیت اجتماعی‌اش یکسان باشد؛ چه به لحاظ فرهنگی، چه به لحاظ موضوعی. در اینجا بچه ۱۶ساله‌ای که تصمیم می‌گیرد فیلم بسازد باز هم فیلم اجتماعی می‌سازد. من چه زمانی توانستم از این جامعه دور شوم؟ تنها چیزهایی که نداریم و جامعه‌ای که صنعت و فرهنگش را داشتند از آن استفاده کردند، اینکه حقیقت‌ها را بیان کردند. حقیقت‌ها را از موره‌های واقعی که اتفاق افتاده شرح بدهند و به تصویر بکشند. برای اینکه آن اشتباه دوباره تکرار نشود، برای اینکه بتوان قدم‌های بزرگ بعدی را برداشت.

باز به فیلم «اشک هور» برمی‌گردم و ممنونم از مهدی جعفری که اجازه داد من بخشی از این حقیقت بیان‌شده باشم که در طول سالیان درست به آن پرداخته نشده است. اینجا وارد حقیقت ماجرا می‌شویم. شعاری در آن وجود ندارد. مطمئن هستم بچه‌های نسل ما جدید ما که اصلا حوصله ندارند راجع به جنگ با آنها حرف بزنی یا حوصله ندارند حتی درباره دیروز بشنوند. وقتی این کار را ببینند با متانت بیشتری درباره آن دوران و افرادی که حاضر شدند جلوی تهاجم ایستادگی کنند، برخورد می‌کنند.

**ک** برای ما از بهرام بیضایی و «شاید وقتی دیگر» صحبت کنید. اولین برخورد شما با بهرام بیضایی چطور بود؟

آقای بیضایی آدم بسیار بزرگی است. ابتدا به خاطر دانشی که دارد. هیچ‌وقت هم با کت و شلوار دانشش کنار شما نمی‌ایستد، بلکه با تجربه‌ای از آن دانش کنار شما ایستاد. من سکانس کوتاهی در این

برای دیدن گفت‌وگو اینجا را اسکن کنید



فیلم ایفای نقش کردم. قرار بود سکانس کمی از چیزی که می‌بینید بلندتر باشد ولی آقای بیضایی تصمیم گرفتند که همین مقدار کافی است. زنی که با کالسکه بچه‌اش گم می‌شود. آدم محترم نمی‌تواند به کسی بی‌احترامی کند، شما می‌توانید آتارش را نقد کنید. در مورد مؤلفان می‌گویم که اساسا می‌توانید تألیف آنها را نپذیرید. اما او مؤلف است و مسلما وقتی کنارش هستید یاد می‌گیرید. دیگر به این بستگی دارد که جقدر کوشا باشید و کنجگاو یادگرفتن.

**ک** شما برای «شاید وقتی دیگر» چطور انتخاب شدید؟

قبل از آن فیلم «در انتظار شیطان» را با آقای حمید صفایی کار کردم. آنجا نقش اصلی را داشتم. در «شاید وقتی دیگر» آقای بیضایی ترجیح دادند نقش زن کالسکه‌ران را بازی کنم و این شناس من بود که با بهرام بیضایی کار کنم.

**ک** بعد از آن هم دیگر فرصت همکاری دست نداد؟

یک بار آقای بیضایی را دیدم و درباره تئاتری که قصد داشتند روی صحنه ببرند، حرف زدیم که متأسفانه اتفاق نیفتاد. متأسفانه همیشه وقتی قصد انجام کاری را دارد گرفتاری‌های زیادی برایش ایجاد می‌شود.

**ک** شما در همه این سال‌ها به نسل جوان آموزش دادید و یکی از شاخصه‌های بزرگ کارنامه هنری شما همین مسئله آموزش است که هرگز آن را رها نکردید. انگار همیشه این وظیفه را برای خودتان قائل هستید. کمی در مورد این موضوع صحبت کنیم، جقدر این موضوع آموزش برای شما پررنگ است؟

بسیار زیاد. اصلا اسمش آموزش هم نیست؛ اسمش آموزش زندگی است. اگر این معادله عجیب زندگی از تولد تا مرگ را درک کردی، وظیفه داری ابتدا به فرزندت و بعد به دیگران یاد بدهی. خیلی مهم و لذت‌بخش است. وقتی کنارشان قرار می‌گیری اول از همه می‌توانی به راحتی جامعه را بشناسی، نسل‌ها را بشناسی و از طریق آنها می‌توان متوجه شد چه مسائلی وجود دارد یا مهم است. آنها چه مسائلی را فراموش کردند و چه مسائل مهمی را باید در کنار مسائل مهمی که خودشان دارند، به آنها یادآوری کرد.

**ک** یک نکته جالب در آموزش تئاتری شما وجود دارد و آن تئاتر عروسکی است. برای من خیلی جالب بود که شما در این حیطه هم آموزش می‌دهید. جقدر این موضوع برای شما مهم است؟ چراکه حوزه گسترده‌ای است و شاید خیلی در آن فعال نبودید.

خیلی کار کردم. شما هنوز به دنیا نیامده بودید. این روزها زیاد حرفی را با اطمینان کامل نمی‌گویم؛ چراکه همیشه چیزی وجود دارد که املای آن مانیفستش را به هم بریزد. ولی به جرئت این را می‌گویم که بچه‌های عروسکی، عروسک‌گردان‌ها و عروسک‌بازها، بهترین بازیگران تصویری خواهند بود؛ وقتی می‌توانند به جسمی که جان ندارد، جان ببخشند که به نظم کار فوق‌العاده‌ای است.

**ک** متأسفانه به این بخش کمتر توجه می‌شود.

می‌بینید یک برنامه‌ساز در تلویزیون حذف می‌شود، فرد دیگری می‌آید و تمام فعالیتش این می‌شود که کفن به دست یک دانشمند می‌دهد. به جریان‌اتی فشار می‌آوریم که مجبور می‌شوند عقب بنشینند و بعد جایگزین آنها جریان‌اتی است که مخرب است. مردم راه فرارشان را پیدا خواهند کرد. آنها دیگر تو را نگاه نمی‌کنند. وقتی ببینند مدام با مرگ با او طرفی، دیگر نگاهت نخواهند کرد. آنها زندگی می‌خواهند.

**ک** به نکته جالبی اشاره کردید. دلم می‌خواست به تلویزیون برگردم. شما در سال‌هایی در تلویزیون کار کردید و سریال آینه با بازی شما همچنان یکی از سریال‌های محبوب برای مردم است. شما در دوره عجیبی از تلویزیون کار کردید که سریال‌های ماندگار این چنینی ساخته شد و تأثیرش را بر مخاطب می‌گذاشت. اما به مرور وقتی جلوتر آمدیم از این اتفاقات کمتر اقتصاد. از آن روزهای تلویزیون صحبت کنید؛ تأثیرگذاری سریال‌هایی که برای مردم بیشتر از حال حاضر بود.

آن سال‌ها تلویزیون یک شبکه بود و بعد به مرور شبکه‌ها بیشتر شد. در آن سال‌ها رادیو همچنان نقش ویژه‌ای را در کنار تلویزیون بازی می‌کرد. تلویزیون هم چیزی مثل شما داشت. البته بستگی داشت شما کجا زندگی می‌کردید. مثلا ما که خوزستان بودیم، خیلی جاهای دنیا را در تلویزیون می‌دیدیم. تهران ولی یک شبکه داشت. سریال آینه فصل یک و دو را گروه معارف اسلامی به سرپرستی حاجی انصاریانی ساخت. گروه معارف اسلامی آن دوره حواسش جمع خانواده بود. حواسش به قدرت نبود. حواسش به این نبود که چه کسی را می‌توانم از حاشیه خودم حذف کنم و خودم در صدر قرار بگیرم. او قصد داشت بگوید اگر می‌خواهی جامعه‌ای داشته باشی که مثلا رعایت شئونات مذهبی را با بکنند، باید این جامعه را آموزش داد. اولین دستور آموزش خانواده است و مسائل خانواده را نمی‌توانی با تذکره یاد بدهی. باید برایش نمایش اجرا کنی. باید با ویژگی‌های خانواده وارد شوی و زمانی که فصل سوم به گروه فیلم و سریال منتقل شد، دیگر کسی آن را ندید. این نکته عجیبی است و شما ببینید این پروسه محدود شدن از کجا شروع شد. «آینه» تأثیرگذار است و معارف اسلامی روی آن کار می‌کند و بعد گروه فیلم و سریال آن را می‌گیرد و ویرانش می‌کند. یکی از ویژگی‌های «آینه» جدا از نویسندگانش و جدا از حرفی که تأثیر گذاشتند و گروه معارف دنبال می‌کرد و جدا از حضور کارگردانش که در طنز و کمدی بسیار مهارت داشت و وارد حوزه‌های شده بود که برای خودش هم تجربه بود، حضور بازیگران تئاتر در این سریال بود. خیلی چیزها را نمی‌توان در ۳۰ دقیقه عنوان کرد. پس در همان زمان محدود باید آن‌قدر درست بازی کرد که هرچه در مونتاژ حذف شد، آن بخشی که هست کامل اجرا شود. من جایی برخورد داشتم با مردمانی که می‌گفتند این سریال زندگی آنها را نجات داده. الان دیگر کسی نیست که این تلاش را بکند و اصلا مسئله نیست. جوان‌های ما فقط آسیب‌های اجتماعی را بزرگ می‌کنند و ناگزیر هستند که به بخش‌های دیگر نپردازند. بخش‌های دیگر باید پنهان بماند. دوست‌داشتن، عشق، معرفت باید پنهان بماند.

**سریال آینه فصل یک و دو را گروه معارف اسلامی به سرپرستی حاجی انصاریانی ساخت؛ گروهی که حواسش جمع خانواده بود. او قصد داشت بگوید اگر می‌خواهی جامعه‌ای داشته باشی که مثلا رعایت شئونات مذهبی را بکنند، باید این جامعه را آموزش داد**